



نام درس: دناى ادیب

نام دبیر: غزاله صادق زاده

مبحث: غزلیات سعدی (غزل ۶)

مقطع: دبستان و متوسطه ۱ پایه: چهارم تا هشتم





شب فراق که داند که تا سحر چند است؟
گرفتم از غم دل راه بوستان گیرم
پیام من که رساند به یار مهر گسل؟
قسم به جان تو گفتن طریق عزت نیست
که با شکستن پیمان و بر گرفتن دل
بیا که بر سر کویت بساط چهره ی ماست

مگر کسی که به زندان عشق در بند است
کدام سرو به بالای دوست مانند است؟
که بر شکستی و ما را هنوز پیوند است
به خاک پای تو و آن هم عظیم سوگند است
هنوز دیده به دیدارت آرزومند است
به جای خاک که در زیر پایت افکنده است





خیال روی تو بیخ امید بنشانده است
عجب در آن که تو مجموع و گر قیاس کنی
اگر برهنه نباشی که شخص بنمایی
ز دست رفته نه تنها منم در این سودا
فراق یار که پیش تو کاه برگی نیست
ز ضعف طاقت آهم نماند و ترسم خلق

بلای عشق تو بنیاد صبر برکنده است
به زیر هر خم مویت دلی پراکندست
گمان برند که پیراهنت گل آکنده است
چه دستها که ز دست تو بر خداوند است
بیا و بر دل من بین که کوه الوند است
گمان برند که سعدی ز دوست خرسند است





شرح واژگان و دشواری ها

گرفتم: فرض کردم

عزت: بزرگی

بساط: فرش

قیاس: مقایسه

بنمایی: نشان دهی

بند: زندان

برشکستی: کناره گرفتی

دیدار: چهره

بنیاد: پایه و اساس

شخص: بدن

دست بر خداوند: کنایه از کمک خواستن از خدا

فراق: دوری، جدایی

مهر گسل: بی وفا

برگرفتن دل: کنایه از بی توجهی

بیخ: ریشه

دلی پراکنده است: آشفته است

سودا: عشق

خرسند: راضی



درک مطلب

۱- چرا سعدی به جان معشوق قسم نمی خورد؟

۲- سعدی فراق یار را به چه چیزی تشبیه کرده و چرا؟





مجمع آموزشی هوشمند خدیجه کبری (س)

www.kksec.org

<https://instagram.com/khadijekobra1368>